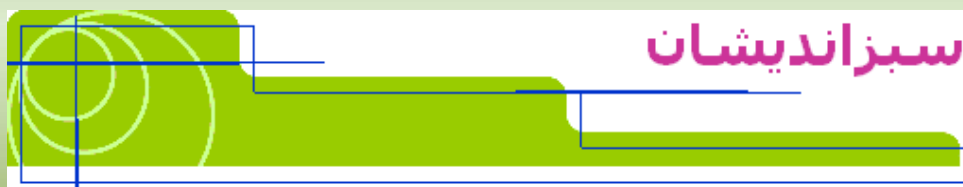




علیرضا دولتشاهی : گرابوفسکی، پدر شعر اسپرانتو

بیانیه ی جنبش زبان بین المللی اسپرانتو ("مانیفست اسپرانتو")

متن کامل سخنرانی تاریخی دکتر زامنهوف، مبدع زبان اسپرانتو، در اولین کنگره ی جهانی اسپرانتو



سبزاندیشان

[خانه] [اسپرانتو] [سبزاندیشان] [انجمن اسپرانتوی ایران] [سازمان جوانان] [انجمن آموزگاران] [آرشیو مجله] [رویدادها]
[مقاله ها] [استاد] [آرشیو عکس] [خدمات کتاب] [سایت های دیگر] [دفتر باز دید کنندگان] [ارتباط با ما]

گرابوفسکی، پدر شعر اسپرانتو

علیرضا دولتشاهی

آنتوان گرابوفسکی به سال ۱۸۵۷ در بخش آلمانی لهستان زاده شد. در آن روزگار لهستان کشوری مستقل نبود و به بخش‌های تحت سلطه روسیه تزاری، آلمان و پروس تقسیم شده بود. گرابوفسکی شیمی‌دان بود و در زمینه‌ی شیمی دارای چندین تألیف، اما او زبان‌شناسی بزرگ و زبان‌دانی استثنایی نیز به‌شمار می‌رفت. او با وجود آشنایی کامل به ۳۰ زبان، از آن‌جا که به زبانی جهانی اعتقاد داشت به آموختن زبان "ولاپوک" پرداخت. "ولاپوک" زبانی است که اسقف یوهان مارتین اشلایر (۱۸۲۰-۱۹۱۲) آن را آفریده است اما گرابوفسکی به‌زودی دریافت که "ولاپوک" به خاطر دستور زبانش، زبانی دشوار است. با وجود این او به آموختن آن همت نهاد و آن را نیکو آموخت. هنگامی که او با اشلایر ملاقات کرد و دریافت که خود او نیز با زبان ساخته‌ی خویش نمی‌تواند به‌خوبی گفتگو کند دریافت که "ولاپوک" به‌خاطر دشوار بودنش نمی‌تواند کارکردی فرا ملی داشته باشد.

در سال ۱۸۸۷، نخستین خود آموز زبان اسپرانتو منتشر گردید و گرابوفسکی با جمعی دیگر از ولاپوک‌دانان، زبان ساخته‌ی اشلایر را رها کردند و به آموختن اسپرانتو پرداختند به‌زودی او «کولاک» اثر شاعر بلند آوازه‌ی روس الکساندر پوشکین را به اسپرانتو ترجمه کرد و برای زامنهوف (۱۸۵۹-۱۹۱۷) – آفریننده‌ی اسپرانتو – فرستاد این دو – گرابوفسکی و زامنهوف – به‌زودی با یک‌دیگر دیدار کردند و نخستین گفتگو به زبان اسپرانتو در تاریخ، این چنین شکل گرفت.

این دیدار را چنین تعریف کرده اند : "در نخستین برخورد گرابوفسکی با اسپرانتو به زامنهوف درود می‌فرستد و گفتگو را با استاد همچنان به اسپرانتو ادامه می‌دهد اشک ذوق دقایقی چند مانع پاسخ پیرمرد می‌شود.

– اوه خدای من! شما گرابوفسکی، زبان‌شناس بزرگ اسپرانتو را پذیرفته‌اید، آن‌را آموخته‌اید و با این تسلط بدان سخن می‌گویید؟

– من نه تنها آن را پذیرفته‌ام و نه تنها آن را یک شاهکار می‌شمارم، بلکه آن را بی‌هیچ تردید و گزافه، برترین دست‌آورد بشر در قلمرو زبان و تفاهم بشری‌اش می‌دانم. من گرابوفسکی زبان‌شناس و زبان‌دان افتخار خواهم کرد، اگر مرا به عنوان شاگرد کوچک خود بپذیرید. با شما عهد می‌کنم که خویشتن را تا زنده‌ام وقف پیشبرد اسپرانتو، این عطیه بنمایم». گرابوفسکی در راه ترویج اسپرانتو تلاش بسیار کرد و در سال ۱۹۰۴ انجمن اسپرانتو لهستان را بنیان نهاد و خود به‌عنوان نخستین رییس آن برگزیده شد.

در طول جنگ جهانی اول، گرابوفسکی ناچار به ترک ورشو شد زیرا در آن روزگار ورشو در بخش روسی لهستان واقع بود و برای گرابوفسکی که در بخش آلمانی لهستان زاده شده بود ————— طر تبعید به سیبری وجود داشت. سرانجام هنگامی که سربازان آلمانی ورشو را به تصرف خود در آوردند او توانست بار دیگر به ورشو بازگردد اما خانواده‌ی او را به روسیه فرستاده بودند. او در خانه‌ی خالی خویش در تنهایی "پان تادئوش" اثر شاعر بزرگ لهستان میسکیوویچ (۱۸۵۵-۱۷۹۸) را به اسپرانتو ترجمه کرد. این کتاب بیان کننده‌ی زندگی گروهی از نجیب‌زادگان لهستانی در لیتوانی قرون ۱۷-۱۸ است و منظومه‌ای حماسی به‌شمار می‌آید.

از این پس گرابوفسکی در تنهایی و بیماری زیست و جز سرایش و ترجمه به اسپرانتو و دیدار با زامنهوف کار دیگری نداشت. گرابوفسکی در این دیدارها آفریده‌های خود را برای او می‌خواند بعد از مرگ زامنهوف که در سال ۱۹۱۷ رخ داد او تنها از همیشه شد وی در سال ۱۹۲۱ به علت حمله قلبی در ورشو زندگی را بدرود گفت.

هر چند که شعر گرابوفسکی شعر دوران نخست تاریخ ادبیات اسپرانتو به‌شمار می‌آید، دورانی که سروده‌ها سرشار از بیان آرمان شاعر در عربان‌ترین شکل خود است و صور خیال را به آن چندان راه نیست. گرچه شعر اسپرانتو به معنای واقعی کلام از دوران بعد آغاز می‌شود، ولی گرابوفسکی، پدر شعر اسپرانتو است. او با تسلط کامل بر ۳۰ زبان، و با انجام ترجمه‌هایی از آن زبان‌ها به اسپرانتو به غنای ادبی و فرهنگی اسپرانتو افزود و خود نیز به سرایش سروده‌هایی پرداخت و این گونه دفتر شعر "از پاراناس" شکل گرفت.

در تاریخ اسپرانتو گرابوفسکی دومین نام است این به آن معنا نیست که او دومین فردی است که اسپرانتو را آموخت اما، دومین فردی است که به اسپرانتو سخن گفت و به این زبان نوشت او به همراه زامنهوف، معمار کلام اسپرانتو است.

آنچه در پی می‌آید برگردان "هنگامه مدّ" و "پگاه" از سروده‌های اوست. "پگاه" معروفترین سروده‌ی گرابوفسکی و پاسخی به "سروش/امید" سروده‌ی زامنهوف می‌باشد. گفتنی است که "پگاه" را پیش از این استاد فرزانه‌ام دکتر ناصرالدین صاحب‌الزمانی در کتاب "ادبیات امید" ترجمه کرده‌اند، اما به دلیل نایاب بودن کتاب فوق، برای آشنایی علاقه‌مندان ترجمه‌ای دیگر از این سروده ارائه می‌شود.

هنگامه‌ی مدّ

این ترانه‌ی شجاعت است

از برای دریا نوردان مهاجر

زیرا سرود، همواره شجاعت می‌آفریند

پس همسرایی کنید دریانوردان!

اینک هنگامه‌ی مد است

آواز سر دهید یاران ، آواز در دهید!

شکوه و افتخار آینده با شماست

آسمان روشن است

و ستاره ها همراه رخشان،

اینک هنگامه‌ی مد است

بادهای روبرو ، موج های مخالف

بر جماعت ما می تازند

اما اکنون مد است

که بهنگام، خویش را می نمایاند

و ستاره، که پس ابرها، همراه خویش را نهان می کرد

کنون به روشنی در آسمان می درخشد

پس اینک قلب هاتان را به شور آورید

توفان دور گشته است

و خشکی را توان دید

نک باد شرطه می وزد

و خورشید فروزش می آغازد

بادبان‌ها را در مسیر نسیم برافرازید

آواها را در جامهٔ سرود بر انگیزید

قلب‌ها را با امید جاودان بزدايید

شجاعت را بپا دارید

زیرا در انتهای سفر

پیروزی از آن ماست

پگاه

برادران:

برای نوین سرودی پر خروش

ساز آوازتان را کوک کنید

تا پژواک پر توان آن از کوهسار و دریا گذر کند

و خفتگان را بیدار باش در دهد

پگاه،

از هر سو پگاه می‌روید

و سایه‌های شب از جهان فرا می‌روند

پس از زیر پا نهادن یکی خارستان

خیزآب‌های دریا ما را به تهدید نشستند

اما آنان را شکست داده‌ایم

و بسوی ساحل سبز انسانیت

شادمانه بادبان برافراشتیم

پس از پیکاری طولانی ، عذابی تلخ

پرچم ستاره در باد می‌رقصد

اگر هنوز تند بادی سترگ

– نبردی –

در رسد

دیگر بخوبی آبدیده‌ایم

نه آتش، نه پولاد،

نه خیانت‌های ناگهان،

امید را شکست نخواهد داد

در جهان هیچ چیز دورش نخواهد راند

امید در ژرفای قلبمان ریشه کرده است

به پیش – با ایمان – بادبان بر می‌افرازیم

برای پیروزی

راهبر و رهروانش را

که تا مرگ او را وفادارند

دعا می‌کنیم

جهان دیگر گونه خواهد گشت

و زمان خواهد گذشت

اما یاد آنان جاودان خواهد ماند

بر ما پدیدار شد

زبان خجسته

– شگفت ارمغان آسمانی –

با عشق به مردمان و زاد بوم

در قلب وفادار شعله شوریم

همچنانکه به شکوه تبار خود پایبندیم

خویش را فرزندان تمام جهانیان می‌دانیم

در جای جای خاک

صدها هزار قلب را

به شور می‌آورد

پژواک درود ما

پس ما فرزندان، بر زمین می‌سراییم .

پگاه،

از هر سو پگاه می‌روید

و سایه‌های شب از جهان فرا می‌روند

– صاحب الزمانی، ناصرالدین، دکتر. “ادبیات امید”. امور فرهنگی دانشگاه تهران ۱۳۵۶ ص ۱۴

۲ – با سپاس از دوست لهستانی خود – مارک اسموژینسکی – که در آشنایی با تلفظ درست نام‌ها و موضوع این اثر و خالقش یاریم کرد.

÷



بیانیه‌ی جنبش زبان بین‌المللی اسپرانتو

"مانیفست اسپرانتو"

ما اعضای جنبش جهانی برای پیشبرد اسپرانتو، این بیانیه را برای همه دولت‌ها، سازمان‌های بین‌المللی و انسان‌های خیرخواه صادر نموده و عزم راسخ خود را برای کار هر چه بیشتر در جهت اهداف زیر اعلام داشته و همه سازمان‌ها و افراد را برای پیوستن به این تلاش دعوت می‌کنیم.

اسپرانتو که در سال ۱۸۸۷ میلادی با عنوان زبان کمکی ارتباطات بین‌المللی مطرح گردیده و به سرعت به عنوان یک زبان زنده گسترش یافته، بیش از ۱۰۰ سال است که برای مرتبط ساختن انسان‌ها از فراسوی موانع زبانی و فرهنگی فعالیت نموده و در عین حال اهمیت و واقعیت خود را همچنان حفظ کرده است. به نظر می‌رسد هیچ‌یک از اصول زیر که برای نظم مؤثر زبانی ضروری‌اند نه با استفاده فراملی از چند زبان ملی، نه بوسیله پیشرفت‌های فنی و نه با کشف روش‌های نوین زبان‌آموزی به واقعیت نخواهد پیوست:

۱. **دموکراسی:** هر سیستم ارتباطی که گروهی را برای تمام عمر برتری داده و از دیگران می‌خواهد که سال‌های پر رنجی را برای رسیدن به درجه اندکی از توانایی سرمایه‌گذاری کنند، اساساً غیر دموکراتیک است. هر چند اسپرانتو نیز همچون هر زبان دیگری کامل نیست، ولی در زمینه ارتباطات برابر جهانی بر رقیبانش برتری دارد. **ما اعلام می‌کنیم که نابرابری زبانی به نابرابری ارتباطات در همه زمینه‌ها به ویژه در سطح بین‌المللی می‌انجامد. ما جنبشی برای ارتباطات دموکراتیک هستیم.**

۲. **آموزش فراملی:** هر زبان به فرهنگ و ملیت (قومیت) خاصی وابسته است. مثلاً دانش‌آموزی که زبان انگلیسی می‌آموزد فرهنگ، جغرافیا و سیاست کشورهای انگلیسی‌زبان به ویژه آمریکا و بریتانیا را نیز آموزش می‌بیند. اما زبان‌آموز اسپرانتو درباره جهانی بدون مرز که در آن هر کشور به‌منزله یک خانه است، آموزش می‌بیند. **ما اعلام می‌کنیم که آموزش هر زبان قومی به بخش خاصی از جهان محدود می‌باشد. ما جنبشی برای آموزش فراملی هستیم.**

۳. **تأثیر آموزشی:** تنها درصد ناچیزی از آموزندگان زبان‌های بیگانه در آن مهارت می‌یابند. درحالی‌که تبحر کامل در زبان اسپرانتو حتی با خودآموزی نیز امکان‌پذیر است. آموزش‌های زبان‌های گوناگون نشانگر اثرات مفیدی بر یادگیری زبان‌های دیگر بوده است. اسپرانتو نیز به عنوان بخش قانونی آگاهی دانش‌آموزان در رشته‌های گوناگون توصیه شده است. **ما اعلام می‌کنیم که دشواری زبان‌های قومی مانعی همیشگی در برابر اکثر دانش‌آموزان بوده است. بنابراین آنان از دانستن زبان دوم سود خواهند برد. ما جنبشی برای آموزش مؤثر زبان هستیم.**

۴. چندزبانگی: سخنگویان جامعه اسپرانتو که یکی از چندین جامعه زبانی در سطح جهان است، بدون استثناء دو یا چند زبانه‌اند. هر عضو این جامعه وظیفه یادگیری دست‌کم یک زبان بیگانه تا حد مکالمه را پذیرفته است. در اغلب موارد این امر به علاقه‌مندی و یادگیری چندین زبان و عموماً به گسترش افق فکری شخص انجامیده است. *ما اعلام می‌کنیم که اعضای هر جامعه کوچک و بزرگ زبانی باید امکان واقعی تسلط بر زبان دوم را تا سطح بالای ارتباطی داشته باشد. ما جنبشی برای فراهم آوردن این شانس هستیم.*

۵. حقوق زبانی: تقسیم نابرابر قدرت در میان زبانها برای بخش عمده‌ای از ساکنان زمین نسخه عدم امنیت زبانی یا سلطه مستقیم زبانی است. در جامعه اسپرانتو سخنگویان هر زبان اعم از کوچک و بزرگ، رسمی یا غیر رسمی به دلیل تفاهم جویی متقابل در محیطی بی‌طرف قرار دارند و این تعادل میان حقوق و مسئولیت‌های هر زبان، زمینه ارائه راه‌حل‌های دیگری را نیز برای درمان نابرابری و تضاد زبانها فراهم می‌آورد. *ما اعلام می‌کنیم که تفاوت‌های گسترده قدرت در میان زبان‌ها آنچه را که در بسیاری از اسناد بین‌المللی برای برخورد یکسان و بدون تبعیض زبانی تضمین شده است، بی اعتبار می‌سازد. ما جنبشی برای حقوق زبان‌ها هستیم.*

۶. تنوع زبانی: دولت‌های ملی اختلاف‌های عمده‌ای - که هم‌چون سدی در برابر ارتباط و توسعه است - فی‌مابین زبان‌های جهان قائلند. در حالیکه گوناگونی زبانی منبعی از ثروت دائم و لازم است، در نتیجه هر زبان ذاتاً ارزشمند بوده و شایسته حفاظت و حمایت است. *ما اعلام می‌کنیم که سیاست ارتباط و توسعه چنانچه بر اساس احترام و حمایت از زبان‌ها نباشد، زبانهای بسیاری را محکوم به نابودی می‌نماید. ما جنبشی برای تنوع زبانی هستیم.*

۷. آزادی انسانی: هر زبانی با دادن قدرت ارتباط به سخنگویانش و با مانع شدن ارتباط آنان با سخنگویان زبان‌های دیگر آنان را آزاد و در عین حال محبوس می‌سازد. اسپرانتو به عنوان یک وسیله ارتباطی بین‌المللی یکی از طرح‌های بزرگ عملی برای آزادی انسانی است. اسپرانتو طرحی است برای توانا ساختن هر فرد به همکاری در جامعه جهانی با ریشه‌های مستحکم فرهنگ و هویت زبانی خویش، اما نه محدود به آنها. *ما اعلام می‌کنیم که استفاده انحصاری از زبان‌های ملی، ناگزیر مانع آزادی بیان، ارتباط و همبستگی است. ما جنبشی برای آزادی انسانی هستیم.*

این بیانیه در تابستان ۱۳۷۵ در هشتاد و یکمین کنگره جهانی اسپرانتو - که در شهر پراگ پایتخت جمهوری چک برگزار شد - صادر گردیده است.



برای کسب اطلاعات بیشتر درباره ی زبان اسپرانتو به این نشانی ها مراجعه کنید: www.uea.org و www.esperanto.org

سبزاندیشان مؤسسه‌ای غیر انتفاعی می‌باشد که در تاریخ ۱۳۷۵/۵/۲۸ به شماره ۹۰۸۵ به ثبت رسیده است. سبزاندیشان در جهان اسپرانتو تحت نام **Irana Esperanto-Centro** فعالیت می‌کند. سیستم مدیریت در سبزاندیشان چرخشی و بر مبنای قواعد دموکراتیک استوار می‌باشد که بر گرفته از اساسنامه آن می‌باشد. هزینه‌های قانون از محل حق عضویت اعضا و کمکهای مالی آنان تامین می‌شود.

متن کامل سخنرانی تاریخی دکتر زامنهوف، مبدع زبان اسپرانتو، در اولین کنگره‌ی جهانی اسپرانتو

مترجم: احمد رضا ممدوحی

نخستین کنگره‌ی جهانی اسپرانتو که در شهر بوئنوس آیرس، سورینام فرانسه، از ۵ تا ۱۳ ماه آگوست سال ۱۹۰۵ برگزار شد، دارای اهمیتی تاریخی است. در این کنگره‌ی بین‌المللی که در آن ۶۸۸ نفر از کشورهای گوناگون جهان، با زبان‌های مادری متفاوت بسیار زیادی شرکت داشتند، هیچ مترجمی وجود نداشت و تمامی شرکت‌کنندگان تنها به زبان اسپرانتو صحبت می‌کردند. در این کنگره دکتر زامنهوف یکی از سخنرانی‌های تاریخی خود را ایراد نموده است که از نقطه‌نظرهای گوناگونی حائز اهمیت می‌باشد. به عنوان مثال، با مطالعه‌ی متن این سخنرانی به وضوح می‌توان مشاهده کرد که مشکلات مربوط به تعدد زبان‌ها و مسئله‌ی زبان بین‌المللی همچنان پابرجاست و در راه برطرف‌سازی آن هنوز اقدامی در مقیاس وسیع و جهانی انجام نشده است. همچنین زامنهوف به خوبی به این نکته‌ی بسیار مهم اشاره می‌نماید که – مثلاً در دنیای سیاست – هنگامی که دو فرد می‌بایست به زبان ملی یا مادری یکی از آن دو – و یا حتی زبان ملی فردی سوم – صحبت نمایند، تبعیض زبانی در واقع شروع شده است و مسلماً فردی که مجبور به استفاده از زبان دیگری شده، به هیچ‌وجه نمی‌تواند با مخاطب خود با مهارت زبانی او روبرو گردد و خواه‌ناخواه در موضع پایین‌تری قرار می‌گیرد و قادر به بیان و دفاع درخور از نقطه‌نظرهای خود نمی‌باشد.

این سخنرانی نشانگر ابعادی از شخصیت زامنهوف نیز می‌باشد: در این جا آشکارا می‌توان نحوه‌ی برخورد وی را با دوستداران و حامیان ایده و زبان‌اش و حتی با رقیب‌اش، شلریر، مشاهده نمود و دید که در هر مورد کمال قدردانی و تشکر و عدالت را نسبت به ایشان ادا نموده است. هرچند این سخنرانی حدود یک قرن پیش ایراد شده است ولی مطالب آن همچنان به‌هنگام است و برای تمامی کسانی که به‌نحوی با مسئله‌ی زبان روبرو هستند، از سیاستمداران بلندپایه گرفته تا ادبا، شعرا، نویسندگان و جهانگردان تا مردم عادی که تنها از طریق استفاده از وسایل ارتباط جمعی با مسئله‌ی زبان روبرو هستند، حاوی نکات بسیار مهم و تکان‌دهنده‌ای می‌باشد.

” خانم‌ها و آقایان محترم! سلام من بر شما، هم‌اندیشان گرامی، برادران و خواهران خانواده‌ی بزرگ جهانی انسان که از کشورهای دور و نزدیک، از گوناگون‌ترین مناطق جهان آمده‌اید تا به‌خاطر نام ایده‌ای سترگ که تمامی ما را متحد می‌سازد، دست یک‌دیگر را برادرانه و متقابلاً بفشاریم. و سلام من بر تو، ای کشور فرانسه و تو ای شهر بوئنوس آیرس – سور – من که خود را با مهربانی و مهمان‌دوستی به کنگره‌ی ما ارزانی داشته‌ای. من همچنین تشکر قلبی‌ام را نثار اشخاص و مؤسساتی در پاریس می‌نمایم که در هنگام گذار من از میان این شهر باشکوه، به

نام و نشان من، اشتیاق خود را نسبت به اسپرانتو بیان نمودند؛ یعنی آقای وزیر آموزش عمومی، هیئت رئیسه‌ی شهر پاریس، اتحادیه‌ی آموزش فرانسه و بسیاری از اشخاص برجسته‌ی دیگر ...

این روز، برای ما روز مقدسی است. گردهمایی ما متواضعانه است؛ دنیای خارج درباره‌ی آن چیز زیادی نمی‌داند، و سخنان بیان شده در نشست ما، به‌وسیله‌ی تلگراف به سوی شهرها و شهرک‌های جهان، به پرواز در نمی‌آید؛ در اینجا فرمان‌داران و وزرا برای تغییر دادن برگ سیاسی جهان گردهم نیامده‌اند؛ خبری از درخشش لباس‌های مجلل، مدال‌های بی‌شمار و پرشکوه نیست؛ توپ‌ها در اطراف بنای محقری که ما در آنیم، به غرش در نمی‌آید؛ اما در میان این سالن، اصواتی مرموز، صداهایی بسیار کوتاه در پرواز است که به گوش شنیده نمی‌شود ولی برای هر جان حساسی، قابل درک است: این اصوات، نداهای پدیده‌ای جدید و بزرگ است، که هم‌اکنون در حال زاده شدن می‌باشد. در میان فضا، اشباحی مرموز در پرواز است؛ چشم‌ها قادر به دیدن آن نیست، ولی جان‌ها آن‌را احساس می‌نماید؛ این‌ها، تصوراتی است از زمان آینده، زمانی کاملاً نو. این اشباح، به درون جهان به پرواز درخواهد آمد، کالبد خواهد یافت و قدرتمند خواهد گشت، و فرزندان و نوادگان ما، آن‌را خواهند دید، آن‌را احساس خواهند کرد و از آن بهره‌مند خواهند گشت. در دورترین اعصار باستان که دیگر مدت‌هاست از خاطر بشریت زدوده شده است و درباره‌ی آن هیچ تاریخی، حتی کوچکترین سندی را برای ما حفظ نکرده است، خانواده‌ی بشری از هم فروپاشید و اعضای آن، از درک یکدیگر باز ایستادند. برادرانی که همگی طبق یک نمونه خلق شده بودند، برادرانی که دارای کالبدی یکسان بودند، و از روحی برابر، توانایی‌هایی همسان، ایده‌آل‌هایی همگون، و خدایی برابر در قلوبشان بهره‌مند بودند، برادرانی که می‌بایست با همدیگر همیاری می‌نمودند، و با هم برای خوشبختی و عظمت خانواده‌ی بشری خود زحمت می‌کشیدند - به کلی برای یکدیگر بیگانه شدند و ظاهراً برای ابد به گروه‌های کوچک دشمن تقسیم گشتند، و در بین آنها جنگی جاودانه آغاز گشت.

در طول هزاران سال، در تمامی طول زمانی که بشریت به‌خاطر دارد، این برادران برای همیشه در بین خود، فقط در حال درگیری بوده‌اند و هرگونه تفاهم متقابل بین آنان، مطلقاً ناممکن بوده است. پیامبران و شعرا، در رؤیای زمانی بسیار دور و مه‌آلود بودند که در آن انسان‌ها دوباره شروع به درک یکدیگر نمایند، و مجدداً در یک خانواده به هم دیگر پیوندند. اما، این تنها یک رؤیا باقی مانده است. درباره‌ی این اتحاد مجدد، همانند تخیلی شیرین صحبت شده است ولی هیچکس آنرا جدی تلقی نکرده و هیچ‌تن آن‌را باور نکرده است. و اکنون برای اولین بار، این رؤیای هزاران ساله، شروع به تحقق یافتن می‌کند. در شهری کوچک در ساحل دریای فرانسه، انسان‌هایی از متفاوت‌ترین کشورها و ملت‌ها گردهم آمده‌اند؛ دیدار آن‌ها ملاقاتی کرولال گونه نیست، بلکه آن‌ها یکدیگر را درک می‌نمایند، آن‌ها همانند برادران با یکدیگر به صحبت می‌پردازند، بسان اعضای یک ملت.

غالباً اشخاصی از ملل گوناگون گردهم آمده و به درک یکدیگر نائل می‌آیند ولی چه تفاوت آشکاری است بین تفاهم متقابل ایشان و ما. در آن‌جا، تنها بخش بسیار کوچکی از گردهم‌آمدگان که امکان تخصیص مقدار بسیار زیادی وقت و مقدار بسیار زیادی پول برای فراگیری زبان‌های بیگانه داشته‌اند به تفاهم متقابل دست می‌یابند، و دیگران همگی تنها با تن خود و جسماً در این گردهمایی‌ها شرکت می‌جویند، نه با سر خویش و روحاً؛ ولی در همایش ما، تمامی شرکت‌کنندگان قادر به برقراری تفاهم متقابل می‌باشند، هر کسی که مایل به درک ما باشد، به‌سادگی می‌تواند ما را درک نماید و نه فقر و نه کمبود وقت، گوش‌های کسی را به روی سخنان ما نمی‌بندد. در آن‌جا، تفاهم متقابل با راهی غیرطبیعی، مزاحمت‌زا و غیرعادلانه قابل حصول است، چراکه در آن‌جا عضو یک ملت، در برابر عضوی از ملتی دیگر که زبان او را باید صحبت کند، تحقیر می‌شود و از زبان خود شرم دارد، به لکن

می‌افتد و سرخ می‌گردد، و خود را در مقابل مخاطبش ناراحت احساس می‌نماید، در حالی که مخاطب او، خویشتن را قوی و مغرور احساس می‌کند؛ در همایش ما، ملل قوی و ضعیف، ممتاز و غیرممتاز وجود ندارد، هیچ کس تحقیر نمی‌شود، هیچ کس خود را ناراحت نمی‌یابد، ما همگی بر بنیادی بی‌طرف برایستاده‌ایم، ما همگی دارای حقوقی کاملاً برابر هستیم؛ ما همگی خود را بسان اعضای یک ملت، همانند اعضای یک خانواده احساس می‌کنیم و برای اولین بار در تاریخ بشریت، ما اعضای متفاوت‌ترین مردم جهان، در کنار یک‌دیگر ایستاده‌ایم، نه مانند بیگانگان، نه مثل رقبا، بل بسان برادرانی که بدون تحمیل زبان خود بر یک‌دیگر، به درک متقابل هم‌دیگر نائل آمده، به‌خاطر ظلمتی که آنان را تقسیم کرده است، سوءظنی به هم‌دیگر ندارند، به یک‌دیگر عشق می‌ورزند، و دست‌های هم‌دیگر را می‌فشارند، نه منافقانه، مثل عضوی از ملتی دیگر، دست عضوی از ملت دیگر را، که صمیمانه همانند انسانی، دست انسانی دیگر را. ما باید به‌خوبی از اهمیت این روز آگاه باشیم، زیرا امروز در میان دیوارهای مهمان‌نواز شهر بولنی، فرانسوی‌ها با انگلیسی‌ها، یا روس‌ها با لهستانی‌ها گردهم نیامده‌اند، بلکه این انسان‌ها هستند که گرد انسان‌ها جمع گشته‌اند. مبارک باد این روز، و معظم و باشکوه باد پیامدهای آن.

ما امروز گردهم آمده‌ایم تا به یاری واقعیت‌هایی غیرقابل‌انکار، به جهان چیزی را نشان بدهیم که تاکنون نخواستہ است آن‌را باور نماید. ما به دنیا نشان خواهیم داد که تفاهم متقابل مابین افرادی از ملل گوناگون، به‌خوبی تمام قابل‌دستیابی است، و این‌که برای این منظور اصلاً ضرورتی ندارد که یک ملت تحقیر گردد، یا ملتی دیگر را ببعد، این‌که دیوارهای موجود بین مردمان، به هیچ وجه چیزی الزامی و جاودانه نیست، این‌که تفاهم متقابل بین خلاقیتی هم‌نوع، رؤیایی تخیلی نیست، بلکه پدیدارگشتنی است کاملاً طبیعی که به‌خاطر اوضاع تأسفبار و شرم‌آور، تنها به مدت بسیار طولیلی به تأخیر افتاده است، ولی زود یا دیر حتماً می‌بایست درمی‌رسید و اکنون بالاخره به‌دست آمده است. در حال حاضر، هنوز با ترس گام برمی‌دارد ولی هنگامی که به راه افتاد، دیگر متوقف نخواهد شد. به‌زودی، چنان با قدرت حکومت خود را آغاز خواهد نمود که نوادگان ما حتی قادر نخواهند بود که باور کنند قبلاً طور دیگری بوده است، اینکه انسان‌ها، سلاطین جهان، مدتی مدید از درک یک‌دیگر ناتوان بوده‌اند. هر کسی که می‌گوید زبان ابداعی و بی‌طرف غیرممکن است، به‌سوی ما بیاید و او ایمان خواهد آورد. هر فردی که می‌گوید ارگان‌های صوتی مردم جهان متفاوت است و هر کسی زبان ابداعی را به گونه‌ای دیگر تلفظ می‌کند و استفاده‌کنندگان از چنین زبانی نمی‌توانند هم‌دیگر را درک نمایند، به‌سوی ما بیاید و اگر انسانی امین است، و قصد آن ندارد که آگاهانه دروغ بگوید، اقرار خواهد نمود که در اشتباه بوده است. او باید در روزهای آینده، در خیابانهای بولنی – سورمِر قدم بزند، او باید ببیند که نمایندگان ملل گوناگون چقدر خوب یک‌دیگر را درک می‌نمایند، او از اسپرانتودانانی که با آن‌ها روبرو می‌شود بپرسد که آن‌ها چقدر وقت و یا هزینه برای فراگیری این زبان اختصاص داده‌اند و آن‌را با مخارج هنگفتی که آموزش هر زبان طبیعی احتیاج دارد مقایسه کند و اگر او انسانی صادق است، برود و در سراسر جهان این را با صدایی بلند همواره تکرار نماید که: ”بله، زبان ابداعی کاملاً ممکن است و تفاهم متقابل انسان‌ها، به‌وسیله‌ی زبانی ابداعی و بی‌طرف، نه تنها کاملاً میسر است بلکه حتی بسیار بسیار آسان می‌باشد.“ این حقیقت دارد که بسیاری از ما، هنوز زبان‌مان را خوب فرانگرفته‌ایم، و به‌جای این‌که آن‌را روان صحبت کنیم، با لکنت بدان تکلم می‌کنیم، ولی با مقایسه کردن لکنت این عده با صحبت روان افرادی دیگر، هر ناظر باشعوری، به‌راحتی ملاحظه خواهد کرد که علت این لکنت زبان، در خود زبان نهفته نیست بلکه تنها در تمرین ناکافی اشخاص مذکور می‌باشد. پس از هزاره‌های بسیار زیاد کرولالی متقابل و درگیری، اکنون در بولنی – سورمِر، در حقیقت تفاهم و برادری متقابل ملل گوناگون بشریت، در مقیاس بزرگ، شروع می‌شود؛ و هنگامی که شروع شد دیگر متوقف نخواهد گشت، بلکه همیشه قوی و قوی‌تر به پیش خواهد رفت تا آخرین سایه‌های این ظلمت جاودانه، برای همیشه محو گردد.

روزهای کنونی در بولنی-سورمر، از اهمیت بسزایی برخوردار است و مبارک باد این ایام! در این نخستین کنگره‌ی اسپرانتودان‌ها، لازم است چند کلمه‌ای راجع به مبارزینی که نهضت ما تاکنون داشته است، صحبت شود. اما پیش از این که راجع به مبارزینی که به خصوص اسپرانتودان هستند صحبت کنم، وظیفه‌ی خود می‌دانم که در ابتدا چند کلمه‌ای درباره‌ی انسانی که دارای شایستگی‌های بزرگی در نهضت ما است، صحبت نمایم. انسانی که متأسفانه، اسپرانتودانان اغلب با او ناعادلانه برخورد می‌کنند، تنها به این خاطر که او هر چند کارهای بسیار زیادی برای ایده‌ی زبان بین‌المللی در کل انجام داده است، ولی با وجود این، به دوست‌داران آن شکل به خصوص زبانی، که ما برای آن در حال مبارزه‌ایم، تعلق ندارد. من راجع به آقای محترم، مارتین شله‌یر، مؤلف زبان ولاپوک صحبت می‌کنم. شکل زبانی که این مرد کهن سال محترم برای به وجود آوردن آن کار کرد، غیرعملی از آب درآمد؛ راهی که او انتخاب کرد، معلوم شد خوب نیست؛ ایده‌ای که او برای آن دست به مبارزه زد، به زودی سقوط کرد و با سقوط خود، ضرر بزرگی را برای ایده‌ی ما در کل و به ویژه برای آن شکل به خصوص این ایده که ما به خاطر آن در مبارزه‌ایم، با خود به همراه آورد. اما ما نمی‌بایست از عدالت عدول کنیم، هر انسانی را باید طبق کارهایی که انجام داده است ارزشیابی کنیم، نه براساس پیروزی یا شکست او. و کارها و شایستگی‌های آقای شله‌یر، بسیار عظیم بوده است. او در طول سالیان متمادی، با اشتیاقی فراوان برای ایده‌ی زبان بین‌المللی کار کرد؛ در حالی که بسیاری از اشخاص، تنها طرح‌هایی نظری را ارائه می‌نمودند، وی اولین شخصی بود که شکیبایی این را داشت تا زبانی کامل را از ابتدا تا انتها به وجود آورد (هرچند در آن زمان اسپرانتو آماده گشته بود، ولی هنوز منتشر نشده بود)، و اگر این زبان عملی از آب در نیامد، این دیگر تقصیر او نیست. در تمامی جهان، وی نخستین کسی است که با کوششی خستگی‌ناپذیر، برای ایده‌ی زبان بی‌طرف، ایجاد علاقه نمود و اگر این کار او سقوط کرده و برای مدتی مدید جهان را برای هرگونه زبان ابداعی سرد نموده است، این هم تقصیر وی نیست. نیت او انجام کار خوب و عظیمی بود، و در راه عملی ساختن آن بسیار زیاد و مشتاقانه کار کرد و ما می‌بایست او را برطبق اراده و کارش ارزشیابی نمائیم نه برطبق موفقیت‌اش. چنانچه زمانی ایده‌ی زبان جهانی، در دنیا پیروز گردد - هیچ فرق نمی‌کند، چه تحت شکل اسپرانتو، چه زبانی دیگر - نام شله‌یر برای همیشه پرافتخارترین جا را در تاریخ ایده‌ی ما اشغال خواهد نمود، و این نام را دنیا هرگز فراموش نخواهد کرد.

من امیدوارم بیان‌گر عقیده‌ی تمامی اسپرانتودانان در این کنگره‌مان باشم، در این هنگام که می‌گویم: "ما تشکر قلبی خود را به آقای شله‌یر، اولین و بانثری‌ترین پیشتاز ایده‌ی زبان بی‌طرف و بین‌المللی، ابراز می‌نمائیم." حال، به کوششگرانی می‌پردازم که به خصوص اسپرانتودان هستند. هنوز زمان آن فرانسیده است که تاریخ رسمی نهضت ما نگاشته شود و من از آن هراس دارم که در موقع ارزیابی مقایسه‌ای شایستگی‌های مبارزین مختلف، بی‌عدالتی‌ای در حق کسی، روا دارم. به این دلیل، از ایشان به طور جداگانه نام نمی‌برم بلکه تشکر قلبی خود را برای کار متمادی‌شان، به همگی آن‌ها با هم، به نام تمامی دوستداران اسپرانتو، ابراز می‌نمایم. هجده سال از زمانی که اسپرانتو در جهان پدیدار گشته است، می‌گذرد. این هجده سال، سال‌های آسانی نبوده است. هم‌اکنون، در مقابل خویش تعداد بیشماری از دوست‌داران صمیمی اسپرانتو را می‌بینم که تقریباً نماینده‌ی تمامی کشورهای این کره‌ی خاکی هستند، نماینده‌ی تمامی ملل جهان از هر شأن و مرتبه و طبقه.

اکنون ادبیات ما، ادبیاتی بسیار بزرگ است، مجلات ما بسیار پرشمار است، و در تمامی دنیا ما دارای گروه‌ها و باشگاه‌های اسپرانتو هستیم و برای هیچ انسان با فرهنگی در جهان، نام نهضت ما، اکنون دیگر ناشناخته نیست. حال، زمانی که با قلبی به هیجان آمده، به وضعیت درخشان نهضت‌مان می‌نگرم، نخستین پیشتازانی را به یاد می‌آورم که برای هدف ما، در دورانی حزین، زحمت کشیدند، هنگامی که هنوز در همه‌جا، تنها با تمسخر و

تعقیب روبرو بودیم. بسیاری از آن‌ها هم اکنون در قید حیات‌اند و با شادی تمام، ثمرات کوشش‌های خود را نظاره‌گرند. اما، آه و افسوس که بسیاری دیگر از پیشروان ما، در این‌هنگام زنده نیستند. هجده سال مدت زیادی است. در طول این دوره، مرگ، بسیاری از هم‌زمان مشتاقان را ربوده است. نقل اسامی تمامی آن‌ها در این‌جا کاری است ناممکن؛ بنابراین تنها از چندتنِ ایشان نام می‌برم: لئوپولدو اینشتین، اولین مبلغ باانرژی نهضت ما، نخستین کسی بود که ما را ترک گفت؛ درگذشت او، ضربه‌ی بزرگی به نهضت ما در کل و به‌خصوص به توسعه‌ی آن در آلمان بود. سپس، دستِ مرگ، یوزفو واسنی‌اوسکی حواری مهربان و محبوب همه‌ی نهضت ما را، در لهستان، از بر ما ربود. و چند سال پیش شخصی فوت نمود که اسپرانتو، به او بسیار مدیون است، بسیار زیاد و بدون او، احتمالاً نهضت ما اکنون اصلاً وجود نمی‌داشت؛ من راجع به فردی فراموش‌نشدنی یعنی و. ه. ترومپیتر صحبت می‌کنم. او هرگز راجع به خودش صحبت نمی‌کرد، هیچ‌گونه حقی را برای خود طلب نمی‌نمود و زمانی که در سخت‌ترین شرایط قرارداداشت، تمامی بار نهضت ما را بر دوش کشید، او به‌تنهایی و برای مدتی مدید، از نهضت ما حمایت کرد تا این‌که تعداد اسپرانتودانان به اندازه‌ی کافی برسد و قادر گردند تا با قوای مشترکشان از نهضت حمایت نمایند. اگر او وضع کنونی نهضت ما را می‌دید، چقدر خوشحال می‌گشت! جدا از سه شخصیت نامبرده، هنوز تعداد زیادی، افسوس، تعداد بسیار زیادی، از اشخاصی که برای نهضت ما کار کرده‌اند، اکنون دیگر در دنیای ما مأوی ندارند، و قادر نیستند تا ثمرات زحمات خویش را بنگرند. ایشان هرچند از نظر جسمانی مرده‌اند، اما در خاطر ما همیشه زنده خواهند بود. آقایان و خانم‌های محترم، پیشنهاد می‌کنم که به افتخار یاد آن‌ها، از جای برخاسته و برپای بایستیم. این اولین کنگره‌ی اسپرانتودان‌ها، احترام و سلام مجدد خود را، به روان پاکِ تمامی مبارزان اسپرانتودان که درگذشته‌اند، ابراز می‌دارد! به زودی نشست‌های کنگره‌ی ما که هدفشان ایجادِ برادری حقیقی، بین تمامی آحاد بشریت است، شروع خواهد شد. در این لحظه‌ی باشکوه، قلب من سرشار از چیزی مرموز و غیرقابل توصیف است و این تمایل را در خود احساس می‌نمایم که با نیایشی، قلبم را تسکین بخشم، نیایشی بر قدرتی که والاترین است و یاری و برکت او را مسئلت می‌نمایم. ولی همانطور که در این لحظه، خود را عضو یک ملت نمی‌دانم، بلکه خویشتن را انسانی ساده می‌بینم، همچنین احساس می‌نمایم که تعلق به مذهبی ملی یا فرقه‌ای ندارم، بلکه تنها یک انسانم. در این لحظه در برابر دیدگانم، تنها قدرت اخلاقی ایستاده است، که هر انسانی آن‌را در قلب خویش احساس می‌نماید، و من به این قدرت ناشناخته، همراه با این نیایش، رجوع می‌نمایم:

به تو ای رمز و رازِ روحانی رفیع،

بزرگ‌قدرتی که جهان در حکومت توست،

به تو، سرچشمه‌ی عظیم عشق و حقیقت و منشأ حیات جاودانه،

به تویی که هر کسی به‌گونه‌ای تصویرت می‌کند،

ولی، در دل همگان به یک‌نحو احساس می‌گردد،

به تویی که می‌آفرینی و پادشاهی می‌کنی، امروز ما می‌بریم نماز.

به سوی تو نمی‌آییم با ایمانی ملی،

همراه با سخت‌باوری‌های اشتیاقی کور: در این دَم،

تمامی جدل‌های مذهبی به خاموشی گراییده و تنها،

ایمانِ قلبی است که حکم فرماست.

با این ایمان که نزد همگی یک‌سان است،

با این حقیقی‌ترین ایمان،

بدون تحمیلی جنگ‌جویانه،

کنون ما،

فرزندان کل بشریت،

اندر ایستاده‌ایم در بارگاه تو.

تو به زیبایی و کمال،

در آفریدی بشریت را،

اما،

پاره پاره ساخت با جنگ‌جویی،

بشریت، خود را؛

بی‌رحمانه هجوم می‌برند، مردمان، مردم را،

شغال‌گونه حمله‌ور می‌گردد، برادر، برادر را،

آه، هر که هستی، ای قدرت سحرآمیز،

گوش‌دار این ندای نیایش صمیمانه را،

باز ده صلح را به فرزندانِ بشریت بی‌شمار!

ما سوگند خورده‌ایم کوشش کنیم،

قسم‌یاد کرده‌ایم مبارزه نماییم،

تا اتحاد را به بشریت باز آوریم.

حمایت‌مان کن، ای قادر،

تا از پای نیافتیم،

بل بگذار تا بر این مانع فائق آییم؛ عطا کن برکت بر کوشش‌مان،

قدرت بخش بر اشتیاق‌مان،

تا علیه هجوم‌های وحشیانه،

هماره شجاع داریم خود را.

به بالائی برافشانیم بیرق سبز را*؛

تا نمادی گردد،

نیکی و زیبایی را.

قدرت رازآمیز گیتی،

برکت خواهد داد ما را، و به‌دست خواهیم آورد، هدف‌مان را.

از بین خواهیم برد بین مردمان دیواران را،

و دیوارها ترکیده، صدا خواهد کرد، و برای ابد فرو خواهد ریخت،

و عشق و حقیقت بر زمین حکمفرما خواهد گشت."

*بیرق سبز اشاره به پرچم اسپرانتو دارد که سبزرنگ بوده و ستاره‌ای پنج‌پر، به نشانه‌ی پنج قاره‌ی جهان بر آن نقش دارد.

